

غم بزرگ را به کاری بزرگ تبدیل کنیم؛

توران میرهادی، مادر آموزش و پرورش نوین ایران

به قلم: دکتر رضا تقی آبادی



«آدم‌ها چه طور به جایی می‌رسند که یکدیگر را می‌کشند؟

چرا بر سر هم بمب می‌ریزند؟

چرا بازداشتگاه درست می‌کنند؟

چرا مزرعه‌های هم را آتش می‌زنند؟

مگر فرهنگ ندارند؟»

این‌ها سؤال‌های توران میرهادی به هنگام بازدید از ویرانه‌های جنگ جهانی دوم در دوران دانشجویی‌اش در اروپا بود.

توران به تعلیم و تربیت علاقه داشت و برای همین در حال گذراندن تحصیلاتش در فرانسه بود. توران به دنبال پاسخی برای سؤال‌ها می‌گشت و بعد از تحقیق و مشاهده فراوان ریشه آن را در آموزش و تربیت غلط کودکان یافت. او به دنبال نظام آموزشی متفاوتی بود تا در آن ایرادهایی را که می‌دید، رفع کند. او مدتی را روی این ایده کار می‌کند و تصمیم می‌گیرد تا برای اجرایی شدن آن بعد از اتمام تحصیل به ایران بازگردد. او ایده خود را شروع کرد و باعث تحول بزرگی در آموزش و پرورش شد، این تغییر آن‌قدر بزرگ و مؤثر بود که او را «مادر آموزش و پرورش نوین ایران» نامیده‌اند.

اما توران میرهادی برای آموزش و پرورش ایران چه کارهایی را انجام داد؟



۱۳۰۶- تولد توران
میرهادی در تهران



۱۳۲۴- رفتن به
دانشگاه برای تحصیل
در رشته «علوم طبیعی»



حضور در کلاس‌های
اساتیدی مانند چار
باغچه‌بان و کشف علاقه
خود به تعلیم و تربیت



۱۳۲۶- مرگ برادر
کوچکتر توران به
نام فرهاد



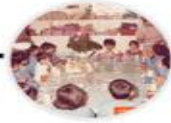
تحصیل در دو رشته
«روانشناسی تربیتی» و
«آموزش پیش‌دبستانی
و ابتدایی» در فرانسه



۱۳۲۵- انصراف از دانشگاه
و رفتن به فرانسه برای
ادامه تحصیل



۱۳۳۰- بازگشت به
ایران و شروع کار
معلمی در مدارس
و پیش‌دبستانی



۱۳۳۴- تأسیس «کودکستان
فرهاد» به یاد برادرش با
هدف استفاده از شیوه‌ها
و روش‌های جدید آموزشی



۱۳۳۵- برگزاری اولین
نمایشگاه کتاب کودک به
همراه لیلی ایمن و آگاهی
از کمبود کتاب کودک



۱۳۴۴- تأسیس «کانون
پرورش فکری کودکان و
نوجوانان» با پیشنهاد
توران و چند نفر از اساتید
رشته ادبیات کودک



۱۳۴۱- تأسیس «شورای
کتاب کودک» با
همراهی ۴۰ نفر از
اساتید بزرگ این رشته



۱۳۳۶- تأسیس
«دبستان فرهاد»
در کنار کودکستان



۱۳۵۰- تأسیس
«مدرسه راهنمایی
فرهاد»



۱۳۵۶- تحصیل بیش
از ۱۲۰۰ دانش‌آموز در
مجتمع آموزشی فرهاد



۱۳۵۸- آغاز نگارش
اولین «فرهنگ‌نامه
کودکان و نوجوانان»
به زبان فارسی



۱۳۹۵- فوت
توران میرهادی



دهه ۹۰- انتشار عناوین مختلف در
ادبیات کودک و نوجوان و انتشار ۲۰
جلد از فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان

پدری ایرانی و مادری آلمانی

توران میرهادی در سال ۱۳۰۶ در خانواده‌ای اهل علم و فرهنگ به دنیا آمد. پدر او، سید فضل‌الله، از دانشجویان اعزامی ایران در اواخر دهه ۱۲۹۰ به آلمان بود. او در رشته مهندسی راه و ساختمان و مکانیک در راه‌آهن در آلمان تحصیل می‌کرد و در همان دوران با دختری به نام گرتا دیتریش (*Greta Dietrich*) آشنا شد. گرتا دانش‌آموخته‌ی آموزش هنر از دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان مونیخ (*Ludwig Maximilian University of Munich*) بود و نقاشی و مجسمه‌سازی می‌کرد. آن‌ها بعد از مدتی با یکدیگر ازدواج کردند و تصمیم گرفتند تا زندگی مشترک خود را در ایران ادامه دهند. پس از بازگشت، فضل‌الله به پروژه راه‌آهن سراسری ایران پیوست و گرتا نیز بعد از مدتی زندگی در ایران، علاوه بر خانه‌داری به هنرستان کمال‌الملک رفت و در آن جا شروع به تدریس مبانی هنر و مجسمه‌سازی کرد. فضل‌الله و گرتا ساکن تهران بودند، اما به دلیل بیماری‌های واگیردار، در روزهای گرم و تابستان‌ها در منطقه شمیران (که آن موقع از تهران جدا بود) در چادری در باغ خود زندگی می‌کردند. در یکی از همین تابستان‌ها فرزند چهارم آن‌ها به نام توران به دنیا آمد. توران میرهادی سه ماه اول زندگی خود را در چادر گذراند، او درباره زمان تولدش می‌گوید:

«من زیر درختان بلند در هوایی پاک در چادر به دنیا آمدم. نخستین موجودات زنده دور و برم، درخت‌ها بودند. چشمم به دیدن برگ و گل و درخت باز شد. در طبیعت به دنیا آمدم. این گونه به دنیا آمدن با تولد در بیمارستان خیلی فرق می‌کند.»

لحظه‌های نخست زندگی، نوزاد صداهایی را می‌شنود و در جایی به خواب می‌رود که در سیستم عصبی و روحیه فرد بسیار اثرگذار است. من عاشق درخت‌ها هستم. با درخت‌ها حرف می‌زنم. ارتباط قشنگی با هم داریم. وقتی که از من می‌پرسند چه چیزهایی را بیشتر دوست داری؟ می‌گویم:

درخت‌ها، گنجشک‌ها و بچه‌ها را بیشتر از هر چیزی در این دنیا دوست دارم.»

گرتا بعد از به دنیا آمدن بچه‌ها تصمیم گرفت تا مجسمه‌سازی را کنار گذاشته و بیش تر برای تربیت فرزندان خود وقت بگذارد. توران یک بار از او علت این کار را می‌پرسد و مادر جواب جالبی به او می‌دهد:

«وقتی از او پرسیدیم که چرا مجسمه‌سازی را رها کردی؟»

گفت: عوضش شما را ساختم و این خیلی سخت تر بود.»

این حرف مادر بر روی توران بسیار تأثیر گذاشت و او متوجه سخت و مهم بودن تربیت کودکان شد. روش تربیتی پدر و مادر توران، به خصوص مادرش گرِتا تأثیر بسیاری در شکل‌گیری او داشت. اما آن‌ها چه روشی را برای تربیت فرزندان خود داشتند؟

مادر، معلمی با درس‌های بزرگ

مادر توران معتقد بود که هر زبانی دروازه‌ای برای یادگیری فرهنگ کشورهای دیگر است و به همین خاطر فرزندان خود را با دو فرهنگ آلمانی و ایرانی بزرگ کرد. او خودش به فرزندانش آلمانی آموزش می‌داد و برای‌شان قصه‌هایی از فرهنگ آلمان می‌خواند، بچه‌ها زبان فرانسه را به صورت خصوصی در خانه و زبان انگلیسی را در مدرسه یاد گرفتند. هم چنین به دلیل علاقه گرِتا به فرهنگ و ادبیات ایران، برای آشنایی فرزندان خود با ادبیات فارسی با شاعران و نویسندگان مختلف نشست برگزار می‌کرد. این کارهای مادر باعث شد تا توران و خواهرها و برادرانش به کتاب‌خوانی علاقه‌مند شوند. توران از ۱۲ سالگی شروع به خواندن آثار نویسندگانی مانند ویکتور هوگو (*Victor Hugo*) و چارلز دیکنز (*Charles Dickens*) کرد. این علاقه به کتاب در او ادامه یافت، به طوری که تا ۱۷ سالگی آثار معروفی مانند «بر باد رفته»، «شاهنامه فردوسی» و ... را خوانده بود. اما به گفته خودش، دو کتاب آلمانی فیدل استارماتس (*Friedel Starmatz*) و مایا دختر گریزان (*Die biene maja Und ihre abentener*) بودند که او را به ادبیات کودکان علاقه‌مند کرد. او درباره این دو کتاب و تأثیراتش می‌گوید:

• «یازده‌ساله بودم که خواندن دو داستان، تأثیر عمیقی بر دل و جان من گذاشت.

یکی از آن‌ها کتاب «فریدل استارماتس» بود که داستان پسرکی پنج‌ساله است که در گیرودار تخلیه شهر در جنگ جهانی اول، پدر و مادرش را گم می‌کند و پس از سرگردانی بسیار، به جنگلی می‌رسد. جنگل‌بان و خانواده‌اش او را به فرزندی می‌پذیرند و بزرگ می‌کنند. تنها یادگار او از پدر و مادرش شلواری است که حاضر نیست آن را به کسی ببخشد. فرزندان جنگل‌بان که خواهان این شلوار هستند، او را سرزنش می‌کنند و از حق‌ناشناسی او دلخور می‌شوند؛ ولی همین شلوار سبب می‌شود تا او پدر و مادر واقعی‌اش را بیابد. درد این کودک سرگردان، چنان در من اثر کرد که نفرت از جنگ و مصائبی که به بار می‌آورد، جزئی از من شد.»

• «کتاب دیگر، «مایا، دختر گریزان از کندو» از والدمار بونسلس (Waldemar Bonsels) بود.

مایا زنبور عسل باهوشی است که روزی از کندو دور می‌شود. زنبورهای درشت خرمایی او را اسیر می‌کنند و او می‌شنود که آن‌ها قصد دارند به کندوی زنبور عسل حمله کنند. مایا از دست آن‌ها می‌گریزد و با زحمت بسیار، خود را به کندو می‌رساند و به زنبورهای عسل هشدار می‌دهد. به این ترتیب، کندو از حمله نجات می‌یابد. هنوز پس از گذشت نیم قرن، همه لحظه‌های این کتاب را به خاطر می‌آورم. این کتاب، انگیزه خدمت، فراتر رفتن از خود و کاری ارزشمند کردن را در وجود من کاشت و سبب شد به کشورم، به مردم و فرهنگ آن عشق بورزم و هنوز که هنوز است، رگه‌های این تأثیر را در زندگی روزمره خود کشف می‌کنم و می‌بینم»

گرچه تا سعی می‌کرد تا علاوه بر اصول تربیتی صحیح، به فرزندان خود درس‌های دیگری از زندگی را نیز بیاموزد. برای مثال، گرچه تا جنگ جهانی اول و مصائب خانوادگی و اجتماعی آن را تجربه کرده بود و به همین دلیل به فرزندان خود آموخت تا هیچ وقت تسلیم شرایط سخت نشوند و غم‌های بزرگ را به کارهای بزرگ تبدیل کنند. این حرف مادر درس بزرگی برای توران داشت و در سال‌های بعد به او در انجام سخت‌ترین کارها کمک کرد.

ماهی آب تعلیم و تربیت

توران کتاب‌خوان به سنی رسیده بود که باید به دانشگاه می‌رفت. خواهر و برادر توران در اتریش پزشکی می‌خواندند و او هم فکر می‌کرد که باید در نهایت مثل آن‌ها پزشک شود. اما مادرش علاقه داشت تا توران حرفه دیگری را دنبال کند. توران در این باره می‌گوید:

«مادرم اصرار داشت من باغبانی بخوانم و مرتب می‌گفت همه که نباید دکتر و مهندس بشوند، باغبان هم لازم داریم»

اما توران باغبانی را دوست نداشت و به جای آن به زیست‌شناسی علاقه‌مند بود. به همین دلیل بعد از اتمام دوره دبیرستان برای ادامه تحصیل رشته علوم طبیعی را انتخاب کرد و در سال ۱۳۲۴ به دانشگاه تهران رفت. در دوران دانشجویی توران، طرحی به نام «طرح سوادآموزی بزرگسالان» آغاز شده بود و اساتید مطرح این رشته مانند «جبار باغچه‌بان» و «محمد باقر هوشیار» جوانان را به کار سوادآموزی تشویق و برای آن‌ها کلاس‌ها و دوره‌های سوادآموزی را برگزار

می کردند. توران هم در دانشگاه ابتدا با جبار باغچه بان آشنا شد و در کلاس هایش شرکت کرد. بعد از دیدن علاقه خود به موضوع آموزش، در ادامه در کلاس های محمد باقر هوشیار نیز حضور پیدا کرد. توران بعد از گذشت چند وقت بالاخره علاقه واقعی خود، یعنی تعلیم و تربیت، را یافته بود و علاقه داشت تا در مسیر آن قدم بگذارد. او در این باره می گوید:

«برای هر کسی در زندگی فرصت های خودشناسی به وجود می آید. این فرصت ها در ایران برای من به وجود آمده بود و در واقع دکتر هوشیار و آقای جبار باغچه بان به من فهماندند که اهل تعلیم و تربیت هستم. الان هم همین طور است. بچه ها در دبیرستان همه چیز می خوانند، ولی فرصت این که بفهمند «ماهی کدام آبند» را پیدا نمی کنند. بنابراین شما خیلی ها را پیدا می کنید که در رشته ای تحصیل می کنند که دوستش ندارند؛ ولی من این شانس را داشته ام که بفهمم ماهی آب تعلیم و تربیت هستم و بهتر است در این رشته تحصیل کنم».

توران تصمیم خود را گرفته بود و می خواست برای تحصیل در رشته مورد علاقه خود به اروپا برود. او تصمیم خود را با پدر در میان گذاشت، اما پدرش با این تصمیم توران موافق نبود؛ چرا که شرایط تحصیل در اروپای ویران و قحطی زده پس از جنگ جهانی دوم را برای دختر خود مناسب نمی دید. اما توران روی تصمیم خود مصر بود و به همین دلیل نظر مادر را نیز درباره آن جویا شد و پاسخ جالبی را از او شنید. مادر به او گفت:

«در زندگی بلندپرواز باش. در بین کارها، همیشه سخت ترین را انتخاب کن. با سختی ها دست و پنجه نرم کن. این کار تو را می سازد.»

این حرف مادر او را در تصمیم خود جدی تر کرد و توران توانست بعد از چند وقت کارهای رفتن خود را انجام دهد. پدر هم که جدیت او را دید به شرط بازگشت به ایران پس از اتمام دوره تحصیلی با درخواست توران موافقت کرد و این گونه مسیر ماجراجویی توران آغاز شد.

اروپا، جنگ و غمی بزرگ

توران در سال ۱۳۲۵ وارد پاریس شد. همان طور که گفتیم فرانسه به تازگی جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود و با بحران های بسیاری مانند قحطی و ویرانی پس از جنگ روبه رو بود. اما این ها مانع توران نشدند و به گفته خودش، او توانست خود را با شرایط سازگار کند. توران در دوران تحصیل خود در فرانسه دو رشته «روانشناسی تربیتی» را در

«دانشگاه سوربن (Sorbonne Université) و «آموزش پیش دبستانی» را در «کالج سوونیه» (Collège Sévigné) آموخت و در کلاس‌های درس اساتید مطرحی مانند هنری والون (Henri Wallon) و ژان پیاژه (Jean Piaget) از روان‌شناس‌های مشهور حوزه معرفت‌شناسی کودک شرکت کرد.

توران در آن دوران توانست با علم روز روان‌شناسی آشنا شود و آن را در کنار بهترین‌های این رشته بیاموزد. اما این همه کارهای توران نبود، او علاوه بر کلاس تئوری و درس، در پروژه‌های بازسازی بخش‌های گوناگون اروپا نیز داوطلب شد و به بوسنی و هرزگوین (Bosnia and Herzegovina) و کوه‌های تاترا (Tatra) در چکسلواکی (Czechoslovakia) برای کمک در بازسازی راه‌آهن آن مناطق رفت.



توران به دنبال علت این جنگ‌ها، ویرانی و خشونت‌ها بود و به این نتیجه رسید که مشکل اصلی از نظام آموزش و پرورش است؛ چراکه سیستم آموزش و پرورش به گونه‌ای است که در نهایت انسان‌هایی مطیع و بله قربان‌گو تربیت می‌کند. این بچه‌ها همان انسان‌هایی می‌شدند که در برابر بزرگ‌ترین فجایع بشری سکوت می‌کردند؛ چون آن چیزی که سیستم آموزشی در درون بچه‌ها نهادینه می‌کرد، حاکمیت ترس و مطیع بودن بود. برای همین، ایده نظام آموزشی متفاوتی به ذهن توران رسید که در آن انسان‌هایی خلاق و با اراده تربیت می‌شدند. اما در همان دوران تحصیل بود که توران خبر ناگواری را شنید. به او خبر رسید که برادر کوچک ترش «فرهاد» در سانحه رانندگی فوت شده است و این خبر ضربه بزرگی به توران و خانواده‌اش زد و توران را دچار غم و افسردگی بزرگی کرد. توران نمی‌دانست

چه کار باید بکند، اما همیشه حرف مادرش را به یاد داشت و این حرف به او کمک کرد تا آن دوران را بگذراند. او در این باره می گوید:

«مرگ برادر کوچک ترم فرهاد ضربه روحی سختی به ما وارد کرد. من آن زمان در دانشگاه سوربن تحصیل می کردم و مرگ برادر تأثیر عمیق بر روح من گذاشته بود، نمی دانستم چه کار کنم. مادرم به ما یاد داده بود که همیشه غم بزرگ را به کار بزرگ تبدیل کنیم. حرف مادر من را دگرگون کرد و تصمیم گرفتم بعد از بازگشت به ایران کار مهمی انجام دهم.»

توران پس از کسب تجارب مختلف و به پایان رسیدن دوره های آموزشی خود به ایران بازمی گردد تا بتواند غم بزرگ خود را به کاری بزرگ تبدیل کند. کار بزرگی که توانست تغییر بزرگی در نظام آموزش کشور ایجاد کند. اما این کار چه بود؟

مسیری به سمت کاری بزرگ

توران بعد از ۴ سال درس خواندن در فرانسه و یک سال کار در آلمان، در حوالی سال ۱۳۳۰ به ایران بازگشت و کار خود را با تدریس در مدارس ابتدایی و پیش دبستانی شروع کرد. توران پس از مدتی با مردی به نام سرگرد جعفر وکیلی ازدواج کرد اما عمر این ازدواج خیلی طولانی نبود؛ چراکه جعفر وکیلی به خاطر طرفداری از دکتر مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ دستگیر و یک سال بعد اعدام شد. این اتفاق توران را در غم تازه ای برد، اما او را متوقف نکرد. یک روز پدر به او پیشنهاد جالبی برای کار داد. توران در این باره می گوید:

«یک روز پدر من را صدا کرد و گفت توران تو حیفی با این کارهایت.

گفتم چرا؟ مگر من چه کار دارم می کنم؟

گفت تو رفته ای درس خوانده ای، تجربه پیدا کرده ای و آمده ای شده ای یک معلم ساده توی یک دبستان؟»

پدر و مادر به توران کمک کردند تا بتواند کودستانی را برای خود افتتاح کند. مادر برای او امتیاز تأسیس مهد کودک را گرفت و پدر هم ملکی را به همراه میز، صندلی، سرسره و الاکلنگ در اختیارش گذاشت. با کمک آنها توران اولین کودستان خود را در سال ۱۳۳۴ افتتاح کرد و نام آن را به یاد برادر خود «فرهاد» گذاشت. توران فرصت

جدیدی را پیش روی خود یافت که می توانست در آن پاسخ سؤالات خود را در دنیای آموزش و پرورش پیدا کند. او معتقد بود:

«این فرصت، پاسخ پرسش بزرگ زندگی خود و شاید زمانه را بیابد که چگونه می شود، کودکان را بزرگ و تربیت کرد که انسان‌هایی اسیر بار نیابند، آزاده باشند به خرد، اندیشه و دانش خود تکیه کنند و پله پله از نردبان انسانیت بالا بروند.»

مدتی پس از تأسیس کودکانستان توران برای بار دوم با محسن خمارلو ازدواج کرد و محسن نیز به کمک او در اداره کودکانستان آمد. رفته رفته خانواده‌ها از کودکانستان فرهاد استقبال کردند و همین استقبال باعث شکل‌گیری ایده‌های جدیدی در ذهن توران شد. این ایده‌ها در ادامه به توران کمک کرد تا بتواند تغییرات بزرگی را در شیوه آموزشی کودکان ایجاد کند. اما مسیر توران چه تغییراتی را در آموزش کودکان ایجاد کرد؟

قدم‌هایی بزرگ در مسیر آموزش

توران در قدم بعدی و در سال ۱۳۳۶ «دبستان فرهاد» را در کنار کودکانستان افتتاح کرد و تصمیم گرفت تا با روشی تجربی آن را اداره کند. علت این تصمیم توران ریشه در دوران دانشجویی او داشت، یکی از مشکلات او در دوران دانشجویی مدل آموزشی دانشگاه و نوع برخورد با دانشجو بود. برای مثال، در زمان دانشجویی در دانشگاه تهران، او معتقد بود که با دانشجو‌ها همانند بچه‌ها برخورد می‌شد یا در دوران تحصیل در سوربن از صرف تئوری بودن دانشگاه بسیار ناراحت بود. به همین دلیل تصمیم گرفت تا در مدرسه‌اش برخلاف آن چه دیده بود عمل کند.

توران به صورت تجربی بر روی روش‌های جدید برای تربیت کودکان کار کرد و پس از موفقیت در هر مرحله از کار به سراغ مرحله بعدی رفت. به گفته توران، هدف او از استفاده از روش‌های مختلف آموزشی این بود که ثابت کند کودکان ایرانی از نظر توان ذهنی در سطح بالایی قرار داشته و با آموزش و پرورش درست می‌توانند به حداکثر شکوفایی استعدادها و توانایی‌های خود برسند. او در این باره می‌گوید:

«ما در واقع، خود را مدرسه‌ای تجربی می‌دانستیم و می‌کوشیدیم، راه‌های کاربست آموزش و پرورش شایسته انسان را بیابیم از کارهای کوچک آغاز کردیم و آرام آرام به کارهای بزرگ تر دست زدیم.»

و با همین رویکرد «راهنمایی فرهاد» را هم در سال ۱۳۵۰ تأسیس کرد.

اما مدرسه فرهاد چه تفاوتی با دیگر مدرسه‌های آن زمان داشت که توانست به یکی از معروف‌ترین مجتمع‌های آموزش تبدیل شود؟



مدرسه‌ای مانند هیچ کجا

همان طور که گفتیم مدرسه فرهاد بستری برای تجربه روش‌های جدید و آموزش صحیح بچه‌ها بود و این موضوع باعث شده بود تا ساختار مدرسه با دیگر مدارس تفاوت‌هایی داشته باشد. این تغییرات به توران کمک کرد تا بتواند دانش‌آموزانی با دیدگاه‌های متفاوت از سایر مدارس تربیت کند. در ادامه برخی از ویژگی‌های مدرسه فرهاد آورده شده است.

مدرسه‌ای با مشارکت همگانی

شاید در اولین قسمت بتوانیم به ساختار مدرسه فرهاد اشاره کنیم. ساختار بیش تر مدارس در آن زمان هرمی بود و مدیر به تنهایی تمامی تصمیم‌ها را می‌گرفت. اما در مدرسه فرهاد، مدیر مدرسه در خدمت معلم‌ها بود و معلم‌ها هم در

خدمت دانش آموزها بودند. نقش توران در مدیریت مدرسه بیش تر مانند یک رهبر و هماهنگ کننده کارها بود که سعی می کرد همزمان با آن روش های خود را نیز در مدرسه پیاده کند.

در مدرسه فرهاد چندین شورا برای مقاطع مختلف تحصیلی وجود داشت. برای مثال، شورای مربیان برای مسائل پیش از دبستان، شورای آموزگاران برای دبستان و شورای دبیران برای مسائل مختلف مدرسه راهنمایی تصمیم می گرفتند. این شوراها برنامه سالیانه را به توران می دادند و او بر کلیات این امور نظارت می کرد. اما شاید برایتان سؤال شود که بچه ها در این مدرسه چگونه همکاری می کردند. توران برای این کار راه حل جالبی داشت که در ادامه آن را بیش تر توضیح می دهیم.

شاگردانی تصمیم گیر و فعال

توران همیشه معتقد بود «تنها انسانی می تواند انسان آزاده باشد که بتواند تصمیم گیرنده باشد» و به همین دلیل در مدرسه فرهاد بچه ها باید در تصمیم گیری ها شرکت می کردند. او در مدرسه خود به دنبال ایجاد بستری برای تصمیم گیری و تصمیم سازی بچه ها بود که در آن بچه ها بتوانند هویت پیدا کرده و خودشان را مسئول زندگی و دنیای اطراف خود بدانند. توران برای مسئولیت پذیر شدن بچه ها، آن ها را مسئول تصویب قوانین مدرسه کرده بود و مدرسه فرهاد تابع قوانینی بود که خود بچه ها آن ها را می نوشتند. مهرماه هر سال در مدرسه انتخابات برگزار می شد و بچه ها نمایندگان خود را انتخاب می کردند. نمایندگان بچه ها قوانینی مانند بهداشت همگانی، روش های آموزشی، رفتارهای دانش آموزان و ... را تنظیم می کردند و پس از آن برای بررسی و تصویب نهایی به شورای آموزگاران می دادند. این مصوبه ها و قوانین در نهایت به چاپ می رسید و برای اولیای دانش آموزان نیز فرستاده می شد. برای مثال، نمایندگان بچه ها قانونی را تصویب کرده بودند که با آن معلم اجازه بیرون کردن شاگرد را در صورت کم شدن نمره اش را نداشت و اگر کسی در درسی ضعیف بود، نمایندگان وظیفه داشتند تا به او برای پیشرفت در درس ها کمک کنند.

یادگیری مهارت های اجتماعی

در مدرسه فرهاد «یادگیری مهارت های اجتماعی» یکی از مسائلی بود که توران به آن بسیار اهمیت می داد. برای مثال، بچه ها در کنار یادگیری دروس خود برای مهارت آموزی با مشاغل محلی اطراف مدرسه مانند نانوايي، کفاشی و بقالی

نیز آشنا یا در روزهای بارانی و برفی مدرسه به کمک به دیگران تشویق می‌شدند. در مدرسه فرهاد به احساسات افراد و دانش‌آموزان توجه خاصی می‌شد و احترام به یکدیگر جز اصول اصلی مدرسه بود. هم‌چنین برای رشد بیش‌تر و بهتر مهارت‌های اجتماعی، توران بچه‌ها را به خواندن کتاب و مجله تشویق می‌کرد. بچه‌ها به گردش علمی می‌رفتند و در مدرسه برای آن‌ها کلاس‌های متنوعی مانند نقاشی، مجسمه‌سازی، کاردستی و اجرای نمایش برگزار می‌شد.

اصلاح تعریفی به نام شاگرد اول

در مدرسه توران شاگرد اول شدن مفهومی نداشت. توران معتقد بود انگیزه رقابت در مدرسه، دانش‌آموزان را شرطی کرده و با شرطی شدن، آن‌ها عمق اطلاعات، مهارت، توانایی و دانش خود را از دست خواهند داد و فقط به دنبال مقام، عنوان و جایزه می‌روند. از نظر توران، رقابت سیستم تعادل را به هم زده و باعث می‌شود تا سطح اطلاعات بچه‌ها تا آن جایی که باید بالا نرود. به همین دلیل، توران مخالف جدی رقابتی شدن مدرسه بود و درباره آن می‌گفت:

«دی‌ان‌ای (DNA) هر انسانی با انسان دیگر فرق دارد. یعنی هر انسانی موجودی واحد است. شباهت‌هایی ممکن است وجود داشته باشد، ولی یکی نیست، حتی دوقلوها. این فوق‌العاده است که شما حدود هشت میلیارد آدم روی زمین دارید و هیچ‌یک با دیگری یکی نیستند و هر کدام برای خودشان موجودی مستقل‌اند. اما وقتی رقابت می‌گذارید، دارید چه چیزی را با چه چیزی رقابت می‌دهید؟ این دو با هم متفاوت‌اند، قرار نیست بچه‌ها از هم جلو بزنند، بلکه قرار است با هم کار کنند، همکاری کنند، هم‌فکری کنند و سطح توانایی همدیگر را بالا ببرند.»

ریشه این مخالفت توران در یکی از تجارب ناموفق خودش در سال‌های اولیه مدرسه فرهاد بود. توران در سال اول تصمیم گرفت تا دانش‌آموزان را بر اساس سه گروه با استعداد، متوسط و دیرآموز در کلاس‌ها قرار دهد. اما مدتی بعد متوجه شد که این گروه‌بندی ایراد داشته و این کار باعث شکل‌گیری تصویرهایی کاذب در ذهن دانش‌آموزان شده است. به همین دلیل، توران برای جلوگیری و جبران این اشتباه خود از سال بعد روش متفاوتی را برای آموزش در نظر گرفت.

هم‌چنین توران امتحانات را معیاری برای سنجش عملکرد معلمان به جای دانش‌آموزان قرار داد. اگر دانش‌آموزی نمره‌اش کم می‌شد، به معنی توانایی کم‌تر او نبود و این نمره نشان از این داشت که روش آموزشی مدرسه مناسب او نیست. پس امتحانات معیار برای تحقیر یا تشویق دانش‌آموزان نبوده و هدف از آن بهتر آموختن دانش‌آموزان بود.

حذف کلمه‌ای به نام «تنبیه»

توران با تنبیه مخالف بود و به جای تنبیه برای پاسخ به کارهای اشتباه بچه‌ها دست به ابتکارهای جالبی زد و برای حذف تنبیه از نمایندگان دانش‌آموزان کمک گرفت. نمایندگان قوانین مختلفی را مانند انجام ندادن تکالیف، مشکلاتی مانند دعوا و ... تصویب کرده بودند و مطابق آن با بچه‌ها برخورد می‌کردند. برای مثال، اگر کسی در مدرسه کتک کاری می‌کرد، مرحله اول تذکر شفاهی، سپس تذکر کتبی می‌دادند؛ در ادامه نیز با روش‌های مختلف به دانش‌آموز تذکر داده می‌شد. اما اگر همه این کارها بی‌فایده بود، در مرحله آخر دانش‌آموز به «دادگاه دانش‌آموزان» می‌رفت. در مدرسه فرهاد دو یا سه بار این دادگاه تشکیل شد که توران خاطره جالبی از آن دارد:

«در طول دوره‌ی مدرسه، دو یا سه مورد شد که بچه‌ها مجبور شدند دادگاه کوچکی تشکیل بدهند. من شاهد یکی از این دادگاه‌ها بودم. یکی از پسرها را آوردند که خیلی کتک کاری کرده بود. برای من خیلی جالب بود. من شنونده بودم و تنها آن جا نشسته بودم. نماینده‌های کلاس دیگر هم بودند و تصمیم می‌گرفتند. فکر می‌کنید دادگاه برای این دانش‌آموز چه تصمیمی گرفت؟ به او گفتند: «سه روز به تو وقت می‌دهیم. خودت تنبیه خودت را معین کن!» من هاج و واج مانده بودم. مدتی نگاهش کردند که چه خواهد کرد. گفت: «نمی‌شود زودتر تکلیف من را مشخص کنید تا من زودتر خلاص شوم؟» گفتند: «نه!» تا روز سوم نتوانسته بود معین کند. آمد و گفت: «من هرچه فکر کردم، نتوانستم راه تنبیه خودم را پیدا کنم. هیچ کس هم هیچ کمکی به من نکرد که چه تنبیهی را به شما پیشنهاد بدهم.» بچه‌ها مدتی نگاهش کردند و گفتند: «تنبیهت تمام شد. همین تنبیه تو بود!» خیلی جالب بود برای من. خیلی ابتکار می‌خواهد! از دور هم مراقب بچه‌ها بودم؛ ولی دیگر هم ندیدم که آن بچه کتک کاری کند.»

یادگیری در کنار هم

مدرسه فرهاد مختلط بود و دخترها و پسرها با هم در یک کلاس می‌نشستند. توران اعتقاد داشت که دختر و پسر مکمل یکدیگر بوده و این کار به بچه‌ها کمک می‌کند تا با یادگیری تفاوت‌های بین خود، بتوانند راحت‌تر و بهتر در محیطی دوستانه و خانوادگی رشد کنند. اما مدرسه فرهاد فقط قسمتی از کارهای توران بود. هم زمان با شروع کار کودکانستان فرهاد، توران متوجه یک خلاء بزرگ در کتاب کودک شد و برای کمک به آن ایده جالبی به ذهنش رسید که توانست سرآغاز تحول بزرگی در کتاب و ادبیات کودک در ایران شود.



جانی تازه در ادبیات و کتاب کودک

توران در دوران تحصیلش در فرانسه با ادبیات کودک و اهمیت و نقش آن در رشد اجتماعی و فرهنگی کودکان آشنا شده بود. او پس از بازگشت به ایران تجربه‌های خود را با یکی از دوستان خود به نام لیلی ایمن در میان گذاشت. پس از مدتی گفت و گو و تحقیق، سرانجام آن‌ها در سال ۱۳۳۵ اولین نمایشگاه کتاب کودک را در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران برگزار و به همه موضوع مهم کمبود کتاب کودک و کتابخانه‌های ویژه کودکان را یادآوری کردند. با موفقیت نمایشگاه فعالیت‌های فرهنگی در حوزه کودک و نوجوان جان تازه‌ای گرفت و به صورت غیر رسمی و پراکنده ادامه یافت. نمایشگاه در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹ نیز ادامه یافت و با ادامه این کار توران و لیلی به دنبال راهکاری برای رسمی شدن ادبیات کودکان افتادند.

توران و لیلی مدتی روی این ایده کار کردند و در نهایت تصمیم گرفتند تا برای رسمی شدن ادبیات کودکان، نهاد جدیدی را تأسیس کنند. آن‌ها معتقد بودند که این نهاد به صورت گروهی بهتر اداره می‌شود و به همین دلیل با استادان،

نویسندگان، مترجمان، کارشناسان و هنرمندان معروف آن زمان درباره ایده خود مشورت کردند. در نتیجه این کارها، توران میرهادی در سال ۱۳۴۱ با کمک هیئت پنج نفره‌ای متشکل از مرتضی ممیز، لیلی ایمن، عبدالرحیم احمدی شیرازی، ماه آفریده آدمیت اساسنامه «شورای کتاب کودک» را تدوین و آن را با کمک و همراهی ۴۰ نفر تأسیس کردند. با شروع کار این شورا، مسیر جدید در ادبیات کودک شروع شد و کودکان هم صاحب کتب اختصاصی خودشان شدند. اما این هم همه ماجرا نیست و غمی دیگر در سال ۱۳۴۲ توران را به سمت انجام کار بزرگی دیگر می‌برد. اما این غم چه بود؟

غمی دیگر و کاری بزرگ‌تر

در سال ۱۳۴۲ کاوه، پسر ۱۱ ساله توران و محسن، به خاطر تخریب شدن پل در سیل از دنیا رفت و غم بزرگ دیگری به زندگی توران وارد شد. اما توران یاد گرفته بود که باید از غم گذر کرده و آن را به کاری بزرگ تبدیل کند. به همین دلیل به مدرسه بازگشت و روی ایده‌های جدید خود شروع به کار کرد. او می‌گفت:

«من با حضورم در مدرسه از انجام این کار جمعی، درمانی برای دردهایم طلبیدم. من غم از دست دادن کاوه را برای خودم این‌گونه تعریف کرده‌ام که باشم و پل بسازم که کاوه‌های دیگر بر آب نیفتند.»

توران برای کنار آمدن با مرگ فرزندش تمرکز خود را روی ارتقاء سطح دانش و توانایی بچه‌های مدرسه فرهاد گذاشت. برای مثال، برای تکرار نشدن اتفاق فرزند خود برای دیگر هم‌سن‌وسال‌های او، به دانش‌آموزان فقط به شرط یادگرفتن شنا گواهینامه پایان کلاس پنجم را می‌داد.

یکی دیگر از ایده‌های توران تأسیس یک کتابخانه مخصوص بچه‌ها بود؛ چراکه توران اعتقاد داشت کودک بعد از فضای آموزشی باید به جایی مانند بهشت کوچک برود، بهشتی به نام کتابخانه که پر از کتاب‌های باارزش است. توران هم چنین می‌دانست که «کودک نباید کتاب بی‌کیفیت بخواند» و با همین دیدگاه کتابخانه مدنظرش را در مدرسه فرهاد تأسیس کرد. تمامی کتاب‌های این کتابخانه زیر نظر شورای کودک انتخاب شده بودند و نکته جالب درباره این کتابخانه این بود که علاوه بر بچه‌ها همه معلم‌های مدرسه نیز موظف بودند تا به صورت مداوم از این کتابخانه استفاده کنند. غم‌های توران، او را در مسیر خود استوار کرده بود و او می‌دانست که باید چه قدم‌های دیگری برای آموزش و پرورش کودکان بردارد.

قدم‌های بیش‌تر برای بچه‌های ایران

در ادامه مسیر، توران به همراه همکاران خود با هدف منسجم و جامع شدن نهادهای فرهنگی کودکان و نوجوانان، ایده تأسیس «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» را به دولت وقت می‌دهد و این نهاد کار خود را از سال ۱۳۴۴ شروع می‌کند. در طی سالیان، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به همراه شورای کتاب کودک توانستند آثار ماندگاری مانند قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب (اثر مهدی آذریزدی) و بازنویسی آثار کهن فارسی به زبان کودکان با تصویرگری مرتضی ممیز به کودکان کشور ارائه کنند.

هم‌چنین توران با هدف آموزش صحیح برای کودکان روستایی با سپاه دانش همکاری کرد و به آن‌ها مشاوره داد. او به همراه همکارانش مجلاتی مانند پیک دانش آموز، پیک معلم و پیک خانواده را با هدف ترکیب محتوای آموزشی با فعالیت‌های خلاق و فرهنگی منتشر کردند. توران و همکارانش به دنبال «تغییر نگاه بزرگسالان به کودکان» بودند و برای تحقق آن با رسانه‌های مختلفی مانند روزنامه، مجله، رادیو و تلویزیون همکاری کردند. در نتیجه این زحمات، آن‌ها توانستند ایده «تغییر نگاه بزرگسالان به کودکان» را در جامعه جا انداخته و باعث به رسمیت شناخته شدن نیازهای کودکان مانند بازی، سرگرمی و ورزش شوند و در این زمینه بازار اقتصادی بزرگی ایجاد کنند.



فرهنگ‌نامه‌ای مخصوص بچه‌های ایرانی

توران میرهادی با همراهی همسر خود تا سال ۱۳۵۶ «مدرسه فرهاد» را به «مجتمع آموزشی فرهاد» تبدیل کرد و در آن سال بیش از ۱۲۰۰ دانش‌آموز در این مدرسه در حال تحصیل بودند. فعالیت‌های توران با توجه به اتفاقات و شرایط ایران در سال ۱۳۵۷ برای مدتی متوقف شد. در سال ۱۳۵۸ همسر او محسن خمارلو از دنیا رفت و یکسال بعد از آن هم توران بر خلاف میل خودش بازنشسته و مدیریت مدرسه نیز از دستان او خارج شد. با مرگ محسن، توران به غمی تازه دچار شد. اما این پایان فعالیت او نبود. نامه‌ای از همسرش او را دوباره به مسیر آورد و توران را آماده انجام یکی دیگر از پروژه‌های خود کرد.

یکی از دغدغه‌های توران در دهه ۱۳۴۰ نبود فرهنگ‌نامه مخصوص کودکان بود. در دهه ۱۳۴۰ تنها فرهنگ‌نامه کودک و نوجوان موجود در ایران نسخه ترجمه‌شده آمریکایی آن به قلم «برتا موریس پارکر» (*Bertha Morris Parker*) بود. این فرهنگ‌نامه مخصوص کودکان آمریکایی تألیف شده بود و تنها یک جلد آن به ایران اختصاص داشت. این موضوع باعث واکنش توران و شورای کودک شد؛ چراکه آن‌ها معتقد بودند این فرهنگ‌نامه باعث دوری کودکان از کتاب خواندن خواهد شد. دلیل آن‌ها هم وجود مثال‌هایی بود که مختص آمریکا بودند و کودکان ایرانی با آن ارتباط برقرار نمی‌کردند. برای مثال، تعداد گاوهای موجود در آلاباما (*Alabama*) شاید برای کودکان آمریکایی جذاب باشد، اما ارتباطی به ایران و کودکان ایرانی ندارد. توران هم از این کار ناراحت و معتقد بود کودک ایرانی باید فرهنگ‌نامه‌ای مطابق با فرهنگ کشورش بخواند. او باور داشت که کودک ایرانی باید کشورش را دوست بدارد و هویتش را بشناسد. برای همین، ایده تألیف یک فرهنگ‌نامه مخصوص کودکان و نوجوانان به ذهنش رسید و این ایده را در مکان‌های مختلف مطرح کرد، اما پاسخی نگرفت. دلیل آن هم این بود که این کار همت، نیروی انسانی و پشتیبانی مالی زیادی نیاز داشت و توران نتوانست در آن زمان سرمایه مورد نیاز این کار را فراهم کند. اما مدتی پس از فوت محسن، توران برای مرتب کردن نامه‌ها و اسناد به سراغ میز تحریر او رفت و در میان کاغذها، وصیت‌نامه شوهر خود را یافت. محسن در پایان وصیت‌نامه از توران تقاضای جالبی کرده بود که توران درباره آن می‌گوید:

«همسر من که در سال ۱۳۵۸ جهان‌میرا را ترک گفت، در نامه‌ای که برای من به جا گذاشته بود، خواسته بود با بهره‌گیری از بخشی از دارایی او «کاری برای مردم» انجام دهم؛ خواسته‌ای که انجامش بسیار سخت می‌نمود. در نهایت با توجه به عشق و علاقه‌ای که او هم به نسل جوان این کشور داشت، این هزینه «کاری برای مردم» شد سرمایه اولیه فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان.»

و این همان چیزی بود که توران برای شروع تألیف فرهنگ‌نامه نیاز داشت. توران با میراث محسن، کار تألیف را به همراه دیگر متخصص‌های این حوزه شروع کرد. او توانست با همراهی خانواده خود و کمک‌های مالی و معنوی افراد و گروه‌های مختلف سرانجام در سال ۱۳۷۱ اولین جلد فرهنگ‌نامه را منتشر کند، تا به امروز ۲۰ جلد از این فرهنگ‌نامه منتشر شده است.

غروب مادری با اراده آهنین

توران بیش تر سال‌های آخر عمر خود را صرف تکمیل فرهنگ‌نامه، مدیریت «شورای کتاب کودک» و تألیف و ترجمه کتب مختلف برای کودکان و نوجوانان کرد. توران میرهادی سرانجام در آبان ماه ۱۳۹۵ و در سن ۸۹ سالگی چشم از جهان فرو بست. او بنیان‌گذار مسیر جدیدی در آموزش و پرورش شد و برای بهبود روش‌های آموزشی کودکان زحمات فراوانی کشید. توران درباره تجربه این سال‌های خود می‌گوید:

«طی بیش از نیم قرن گذشته در سه زمینه کار کرده‌ام:

آموزش و پرورش، ادبیات کودکان و کتاب مرجع اختصاصی کودکان و نوجوانان؛ یعنی فرهنگ‌نامه.

در هر سه زمینه گرچه به ابعاد جهانی کار نیز نظر داشته‌ام، ولی هدف اصلی من خدمت به کودکان و نوجوانان این سرزمین بوده و هست

من معتقدم که جمع کار را پیش می‌برد نه فرد. فرد می‌تواند نقش هماهنگ‌کننده داشته باشد.

بنابراین در هر سه زمینه تنها نکته‌ای که بتوانم به حساب خودم بگذارم، پیدا کردن راه‌های کار ثمربخش گروهی بود ... کار گروهی برای من بسیار شیرین، بسیار آموزنده و بسیار برانگیزاننده است.»



سخن پایانی

داستان زندگی توران میرهادی، درس‌های زیادی برای همه ما دارد و نشان می‌دهد که با اراده می‌توان در سخت‌ترین شرایط هم به همه اهداف رسید، هم چنین یاد می‌گیریم:

- هیچ‌وقت در زندگی و به‌خصوص در شرایط سخت تسلیم نشوید، سختی هم بخشی از مسیر شماسست.
- غم‌ها و مشکلات در زندگی همه وجود دارند، اما می‌توان از آن‌ها فرصت ساخت و آن‌ها را تبدیل به کارهای بزرگ کرد.
- کار تیمی و مشارکتی می‌تواند تغییرات و کارها را بهتر به نتیجه برساند.
- خیلی وقت‌ها ممکن است تأثیر کار و تلاش ما در لحظه معلوم نشود، ولی می‌توانیم در بلندمدت تأثیر مهمی را در جامعه بگذاریم.